



با حافظ بیشتر آشنا شویم «۴»

۱۴ - می سالخورده

که تخم خوشه‌ای اینست پیردهقان گفت

غم کهن بسی سالخورده دفعه کنید
۱۵ - می صبح وشکر خواب بامداد

هشبار کرده‌ان، که گذشت اختیار عمر
بعد نیم شبی کوش و گریه سحری

تا کی می صبح وشکر خواب بامداد
می صبح وشکر خواب صبحدم تا چند

۱۶ - می صوفی افکن

که در تا بهم از دست زهد ربانی

می صوفی افکن کجا می فروشد؟
۱۷ - می عشق

گرچه ماه رمضانست بی‌اور جامی

زان می عشق کرو بخته شود هر خامی
۱۸ - می گلرنگ مشکبو

شرار رشک و حسد در دل کلاب انداز

بیارزان می گلرنگ مشکبو جامی

۱۹ - می کلکون

نازنینی که برویش می کلکون نوشیم
مکنم عیب کز ورنک ربا می شویم

خوش هوا بیست فرح بهش خدا یا بفرست

گرچه با دلق ملام می کلکون هیست

۲۰ - می لعل و می لعل خام :

ز جام خه می لعلی که میخورم خونست
نصیبه ازل از خود نمی توان انداخت
که غیر از راستی نقشی در آن جوهر نمیگیرد
آب حسرت شد و در چشم گوهر بار بماند
صراحی می لعل و بتی چو ماهست بس
تامی لعل آوردش خون بجوش

بیا و لعل تو و چشم مست میگوینت
کنون بآب می لعل خرقه می شویم
از آنرو هست یاران را صفایا بامی لعلش
هر می لعل کزان دست بلورین ستدیم
زیادتی مطلب کار بر خود آسان کن
این خرد خام بیبضانه بر

گفت حافظ من و تو محرم این راز نه ایم
ز جام کل دگر بلبل چنان مست می لعلست
صوفی بیا که آینه صافست جام را

۲۱ - می مغان و می مغانه

از می لعل حکایت کن و شیرین دهان
که زد بر چرخ فیروزه صغیر تخت فیروزی
تا بنگری صفای می لعل خام را

مگر کشایش حافظ در این خرابی بود
در خانقه ننگبند اسرار عشقبازی
شراب خانکیم بس می مغانه بیار

۲۲ - می ناب

که بخشش از لشر در می مغان انداخت
جام می مغانه هم با مغان توان زد
حریف باده رسید ای رفیق توبه و داغ

می وزد از چمن نسیم بهشت
کیسوی چنک بپرید بمرک می ناب
درین زمانه رفیقی که خالی از خللست
گفتم ای جان جهان دفتر گل عیبی نیست
این خرقة که من دارم در رهن شراب اولی
ساقی بصوت این غزلم کاسه میگرفت

هان بنوشید دم بدم می ناب
تا حریفان همه خون از مزه هابکشایند
صراحی می ناب و سفینه غزل است
که شود فصل بهار از می ناب آلوده
وین دفتر بی معنی غرق می ناب اولی
میگفتم این سرود و می ناب می زدم

۲۳ - می نوشین

لاله بوی می نوشین بشنید از دم صبح

۲۴ - می وصال

داغ دل بود بامید دوا باز آمد

اول بوفامی وصالم در داد

چون مست شدم جام جفارا سرداد

باده و شراب نیز همراه با صفاتی از قبیل: باده ازل ، باده تلخ ، باده تیز ، باده چون
لعل ، باده خوشخوار ، باده خوشگوار باده رنگین ؛ باده ربهانی ، باده سبک ، باده
هیکر ، باده صاف ، باده صافی ، باده صبوح ، باده فرج بخش ، باده کهن ، باده گلرنگ
باده گلگون ، باده لعل . باده مستینه ، باده مشکین ، باده نابو . شراب ارغوانی ،
شراب بی خمار . شراب بیغش . شراب تلخ . شراب خام . شراب خانگی . شراب دو ساله
شراب دروشن ، شراب صوفی سوز ، شراب غرور . شراب کوثر ، شراب مست . شراب
طرب انگیز . شراب دروشن . شراب ناب . شراب لعل ، شراب لعل خام ، شراب موهوم
آمده است :

بهیچ دور نخواهید یافت هشیارش
باده گلرنگ تلخ تیز خوشخوار سبک
بهای باده چون لعل چیست ؟ جوهر عقل
کلبن عیش میدمد ساقی گلنزار کو
بیای ساقی گلرخ بیاور باده رنگین

چنین که حافظ ما مست باده از لست
نقلش از لعل نگار و نقلش از یافوت خام
بیا که سود کسی برد کاین تجارت کرد
باد بهار میوزد باده خوشگوار کو
که فکری در درون ما ازین بهتر نمیگیرد

هاشقی را که چنین باده شبگیر دهند
کنون که بر کف گل جام باده صافست
ای مه برج منزلت چشم و چراغ عالمی
صوف برکش ز سرو باده صافی درکش
مامرد زهر و توبه و طامات نیستیم
بیابشام غریبان و آب دیده من بین
ساقی چوشاه نوش کند باده صبح
اگر چه باده فرح بخش و باد گل بیزاست
دویار وزیرک و از باده کهن دومی
زان پیشتر که عالم فانی شود خراب
غلام باده مست تو تا جدا رانند
باده لعل لبش کز لب من دور مباد
ساکنان حرم سر عفاف ملکوت
اگر بیاده مشکین دلم کشد شاید
بر رخ ساقی بری پیکر
دیگر ممکن نصیحت حافظ که ره نیافت
ز زهد خشک مملولم که جاست باده ناب
ایام شبایست شراب اولیتر

کافر عشق بود گر نشود باده برسه
بصد هزار زبان بلبش در او صافست
باده صاف دایست در قدح و بیاله باد
سیم در بازو بزرسیم بری در برگیر
باما بجام باده صافی خطاب کن
بسان باده صافی در آبگینه شامی
گو جام زر به حافظ شب زنده دار بخش
بیانک چنگ مغور می که محاسب تیزاست
فراغتی و کتابی و گوشه چمنی
مار از جام باده گلگون خراب کن
خراب باده لعل تو هوشیارانند
راح روح که و پیمان ده پیمانان کیست ؟
بامن راه نشین باده مستانه زدند
که بوی خیر ز زهد ریا نمی آید
همچو حافظ بنوش باده ناب
کم گشته که باده نابش بکام رفته
که بوی باده مدام دعاغ تر دارد
باسبزه خطان باده ناب اولیتر



بده ساقی شراب ارغوانی
شراب ارغوانی را کلاب اندر قدح ریزیم
شرابی بی خمارم بخش یارب
از چار چیز مگذر که عقلی و وزیرک: علم
شراب تلخ من نخواهم که مردافکن بود زورش
اگر این شراب خامست اگر آن حریف بخته
شراب خانگی ترس محاسب خورده
شراب خانگیم بس می مغانه بیار
چل سال رنج و غصه کشیدیم و عاقبت
ای دوست دل از جفای دشمن درکش
برگیر شراب طرب انگیز و بیا
شراب تلخ صوفی سوز بنیادم بخواهد برد

بیاد نرگس جا دوی فرخ
نسیم هطر گردان را شکر در مجمر اندازیم
که باوی هیچ دردسر نباشد
امن و شراب بیغش معشوق و جای خالی
که تا یکدم بیاسایم زد دنیا و شر و شورش
بهار بار بهتر ز هزار بخته خامی
بروی یار بنوشیم و بانک نوشا نوش
حریف باده رسید ای رفیق توبه و داع
تدبیر ما بدست شراب دو ساله بود
باروی نکو شراب روشن درکش
پنهان زرقیب سفله بستیز و بیا
لبم بر لب نه ای ساقی و بستان جان شیرینم

تادر میانه خواسته کردگار چیست
وامروز نیز ساقی مهروی و جام می
پیداست ازین شیوه که مستت شرابت
کجاست دبرمغان و شراب ناب کجا
دلا کی به شود کارت اگر اکنون نخواهد شد
خون مرا بیچاه ز بخندان یاربخش
خلاف مذهب آنان جمال اینان بین
مجلس انس و حریف همدم و هرب مدام
چشم بد دور که بی مطربومی مدهوشیم
باده و شراب یامی و نینددر اشعار خواجه باهواملی چند همراه است :

زاهد شراب کو نرو حافظ پیاله خواست
فردا شراب کو نرو حور از برای ماست
را مدل عشاق زد آن چشم خماوی
دلیم ز صومعه بگرفت و خرقة سالوس
شراب لعل و جامی امن و بار مهر بان ساقی
را هم شراب لعل زدای میر عاشقان
شراب لعل کش و روی مه جبینان بین
عشق بازی و جوانی و شراب لعل قام
می کشیم از قدح لاله شرابی موهوم
باده و شراب یامی و نینددر اشعار خواجه باهواملی چند همراه است :
۱- باده و جام (قدح)

ای بس که خراب باده و جام شوی
تا ببینم که سرانجام چه خواهد بودن
این داغ بین که بردل خونین نهاده ایم

گر همچو من افتاده این دام شوی
خوشترا ز فکر می و جام چه خواهد بودن
چون لاله می مبین و قدح در میان گار
۲- باده و گل

باده و گل از بهای خرقة می باید خرید
بکوش کز گل و مل داد عیش بستانی
هات الصبوح هبوا یا ایها السکارا

قطع جود دست آبروی خود نمی باید فروخت
بشکر تهمت تکفیر کز میان برخاست
در حلقه گل و مل خوش خواند دوش بلبل
۳- شراب و خرقة

گفت این عمل بدمذهب پیر مغان کنند

گفتم شراب و خرقة نه آئین مذهبست
۴- شراب و شاهد

حافظ شراب و شاهد ورنده نه و غمگین
برو معالجه خود کن ای نصیحت گو
۵- شراب و عیش نهان

شراب و عیش نهان چیست ؟ عیش بی بنیاد
ز دیم بر صف رندان و هر چه بادا باد
۷- می و خمخانه

همچو لاله جگرم بی می و خمخانه بسوخت

چون پیاله دلیم از توبه که کردم بشکست
۸- می و مشک

که نقش خال نکارم نیبرود ز ضمیر

چون لاله در قدحم ریز ساقیا می و مشک
۹- می و مطرب

خرقة رهن می و مطرب شد و ز نار نماند

داشتم دلقی و صد عیب مرا می پوشید

بر سر تربت من با می و مطرب بنشین

تا بیویت ز لحد رقص کنان بر خیزم

۱۰- می و معشوق

حافظ منشین بی می و معشوق زمانی
بهرزه بی می و معشوق عمر میکند
بر تو گر جلوه کند شاهد ما ای زاهد
و بسیار چیزهای دیگر .

کایام گل و یاسمن و عید صیامت
بظالتم بس از امروز کار خواهم کرد
از خدا جز می و معشوق تمنا نکنی

می گساری در اشعار خواجهدارای رسوم و شروط و آئین خاص می باشد
اولا - می شب باید نوشید نه روز :

روز در کسب هنر کوش که می خوردن روز
آن زمان نوبت می خوردن و عیش است که شب
ثانیا - نازک عذار و گلرو می باید مصاحب باشد :

ز دست شاهد نازک عذار عیسی دم
آرزو میکنم از تو چه پنهان دارم
حافظ از باده خوری با صنی گلرخ خور
در مذهب ما باده حلال است ولیکن
ثالثا - با محتسب نباید خورد: زیرا که خورد باده ات و سنک بیجام اندازد:

باده با محتسب شهر ننوشی حافظ
رابعا - در هنگام نوشیدن باده چنگ و دف حتی المقدور و مطرب باید بکار باشند
و ساقی نیز حاضر :

بنوش جام صبوحی بناله دف و چنگ
و اگر نشدم نشد: و عاشق مسکین را تجمل نیاید

کیست حافظ تا نوشد باده بی آواز چنگ
خامسا - زیاده روی در نوشیدن باده در یک صورت مجاز است : آنوقتی که اندوه
فراوان بانسان روی میآورد :

میخوار کان که باده برطل کران خوردند
رطل کران ز دل برد اندیشه کران
ولی معتاد نباشد :

هروسی بس خوش آید دختر روز
سادسا - پیش از نوشیدن باده چنانکه رسم است باید جرعه ای هم بر خاک افشانند:

بیفشان جرعه ای بر خاک و حال اهل دل بشنو
که از جیشید و کیخسر و فراوان داستان دارد



اگر شراب خوری جرعه ای فشان بر خاک از آن گناه که نفی رسد بغیر چه باک؟ (بقیه درس ۲۷)

نمی‌تواند فقط سلطنت انگلستان تنها باشد بلکه سلطنت تمام ممالک مشترک المنافع و امپراطوری است این بزرگترین عوج عظمت انگلستان و عظیم‌ترین و مطمئن‌ترین ضامن ادامه بقای آنست ممکن است کسی که با فرضیات سروکار دارد اظهار عقیده بکند که در جزایر انگلستان امکان این هست که پادشاه را برداریم و سلطنت را بر چینیم و بجای آن بساط انتخابات بگستریم و رئیس جمهوری جانشین پادشاه بکنیم ، ولی افراطی‌ترین فرضیه‌دانها نمیتواند اظهار بکنند که این چنین رئیس جمهوری انگلستان ممکن است رئیس جمهوری تمام ممالک مشترک المنافع بریتانیا و امپراطوری باشد این است که تنها یکی میتواند ریاست این ممالکی را که آزادانه متحد شده اند بعهده بگیرد و او کسی است که اعقاب و نیاگانش پادشاهانی بودند که در عصر آنها اولین جمع از قوم انگلیس بخاک کشورهای این مجموعه و امپراطوری پا گذاردند و در آنجا متوطن شدند و بنیان و اساس بسی چیزها را ریختند.

برخاکیان عشق فشان جرعه لبش تا خاک لعل گون شود و مشکبار هم

از جرعه تو خاک زمین در و لعل یافت بیچاره ما که پیش تو از خاک کمتریم

سافر لطیف و دلکش و می افکنی بنخاک و اندیشه از بلای خماری نیبکنی

همانطور که منوچهری گفته :

جرعه برخاک همی ریزم از جام شراب

ناجوانمردی بسیار بود چون نبود

و خاقانی گفته است : شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

می نوش کن و جرعه بر این دخمه فشان زانک

از جرعه ریزشاه بین برخاک عقد عنبرین

هست این زمین را نو بنوکاس کریمان آرزو

یکجرعه کن دو کار او آخر چه نقصان آیدت

از جرعه زمین چو آسمان کن

(یعنی در صبح)

و شاعر عرب گفته است :

شربنا و ابرقنا علی الارض جرعه

و دیگران هم گفته اند .

وللارض من كأس الکلام نصیب

(ناامام)